

درآمدی بر مطالعه نشانه شناختی روایت

علیرضا کمبری

است.

چنین می‌نماید که ماده و صورت روایت در اصل و بدایت، گفتار شفاهی بوده باشد و نوشته در واقع صورت ثانوی و قباب‌گرفته و قالب‌یافته کلام سیال است. اما همان‌سان که کلام مکتوب یا متن نوشتار، روایت می‌تواند بود، آشکال دیگر بیانی و نظام‌های نشانه‌ای و دلالتی همچون آواها، تصویرها، آثار تجسمی و حجمی و گونه‌ی ترکیبی گفتار و تصویر و آوا توسعه‌ی در زمره روایت قرار می‌گیرند (۳). با این ملاحظه، روایت قدمتی به درازای تاریخ بشری دارد و «زندگی به طرز پایان ناپذیر با روایت درهم تنیده است (۴)» و «جامعه بدون روایت تصورناپذیر است (۵)».

هر نوع متن یا روایت بر زمینه‌ای پدیدار می‌شود و می‌بالد، راوی و پدیدآورنده و مخاطب دارد. در فرایند خوانش و دریافت مخاطب، پیدا و ناپیدا، روایت دست به دست می‌شود و این چنین چرخه «بازنمایی و بازروایی» شکل می‌گیرد.

تأمل بر وجه بالذات روایت زبانی، اجمالاً این معانی و مصادیق را به ذهن و دیده می‌آورد: روایت، صرف «نقل» یا «انتقال سخن» از گوینده به گیرنده و شنونده است، بدون اندک دخل و تصرف در کلام صاحب سخن. در روایت حدیث یا کلام مأثور و معصوم، همین تلقی مراد و متوقع است و راوی به مثابه پیک و پل عمل می‌کند که در دو سوی صاحب سخن و مخاطب نقش واسطه دارد. در این مقام فرض

واژه تازی تبار «روایه/روایت» که می‌توان آن را با گردانیده پارسی «گفت بازگفت/ بازگفتن» برابر شمرد از نظر دستور زبان فارسی، اسم و مصدر متعدی و از دیدگاه نوع‌شناسی دانشنامه‌ای، مدخل مفهومی است. صورت مصدر ترکیبی این کلمه «روایت کردن» نیز در متون فارسی سابقه کاربرد دارد (۱). در معنی اولیه و اصلی روایت، گرچه وجه فعلی، غالب و محرز می‌نماید چه مقصود از روایت، عمل یا فعل بازگفتن، بیان داشتن، اظهار کردن، توضیح دادن یا توضیح‌سازی است اما به مصداق حاصل عمل بازگفته یا متن نیز دلالت می‌کند. در اصطلاح ادبی، روایت (narrative) متنی است که داستان را از «خود» یا «دیگر»ی به بیان می‌آورد، به آگاهی می‌رساند یا اعلام می‌دارد. بنابراین، داستان‌گو یا راوی هم دارد. در فرهنگنامه‌های واژگانی، روایت را به نقل کردن حدیث و خبر، داستان، واقعه و واگویی کردن سخن دیگران معنا کرده‌اند و آن را یکی از شعبه‌های علوم ادبی برشمرده‌اند (۲).

روایت کلامی منبعث و مرتبط با سنن شفاهی و گفتاری با گونه‌هایی همچون نقل، خطابه، وعظ و مقامه و مدحیه و مرثیه، حکایت و مجلس و قصه و داستان و امثال آن همپوشانی و قرابت دارد. بلکه روایت در حکم عام و اعم مشتمل بر مصادیق متعدد و متنوع است. مع الوصف شناخت گستره معنایی این واژه، که می‌توان تا حدودی آن را از نوع مشترکات لفظی محسوب داشت، نیازمند بسط و بازشناسی

در فرهنگنامه‌های واژگانی،
روایت را به نقل کردن حدیث و خبر،
داستان، واقعه و واگویه کردن سخن
دیگران معنا کرده‌اند و آن را
یکی از شعبه‌های علوم ادبی
برشمرده‌اند

موضوع و محمول روایت است، اگر «عکس دل» راوی نباشد، بی‌تأثیر از آن نیست. زیرا دل و دیدار راوی است که عالم را «عَرَض» می‌انگارد و خود را «جوهر (۷)».

آنچه در مواجهه آدمی با پدیده‌های عالم پدیدار می‌شود، در کشاکش نوع رابطه زبان با امر واقع و واقع امر، دو نوع روایت عینی/ تاریخی و روایت فراعینی (ادبی/ هنری) را شکل می‌دهد که از تقریب آن دو، روایت ترکیب شده و تلفیق یافته ادبی (هنری) تاریخی (واقعگرا) به وجود می‌آید.

موجودیت و تشخیص گونه‌های روایت از جهات پیشگفته مستلزم تمرکز بر بافت متن روایت و ساختار زبانی آن است. به این ترتیب، روایت گستره‌ای وسیع از گزاره‌های قدسانی تا گزارش‌های روزنامه‌ای و یادداشت‌های شخصی را دربرمی‌گیرد (۸). اگر سخن خود حاوی و حامل اندریافت‌های انسانی باشد، می‌توان گمان برد در شبکه تعاملات کلمات و ملاحظات و مناسبات دانسته و نادانسته چنین واژه‌ها و تقید به حدود کلام، روایت‌ها همان سان که پاره‌ها یا وجوهی از امور واقع (ذهنی و عینی) را صید و صیانت می‌کنند و اظهار می‌دارند، به اخفای پاره‌ها یا وجوهی از آنها مبادرت کنند یا در برابر گزاردها همه هستی آنها ناتمام و نارسا نمایند. مع الوصف در پرتو متن روایت، راوی و موضوع (و محمول) روایت شناخته می‌شود.

حَسَب جهان‌های متعدد انسانی و به تبع ذهن و زبان‌های متنوع، روایت پدیده‌ای متکثر، افزود و کاست‌پذیر و سیال است و انجماد و انسداد را برنمی‌تابد. این نه به معنای پاشانی ذهن در برابر شناخت حدود واقعیت، بلکه ناظر به تمکین و قبول ادراکات پرشمار و مجال‌دهی به تماشای ابعاد ذوی‌الوجه اموری است که از طریق کارکرد

مطلوب و متصور، حفظ و نقل عین سخن قائل است و اعتبار کلام بر رعایت این قاعده مبتنی است.

مع‌هذا، به فرض تحقق این مطلوب، علی‌الغلب لحن و آهنگ سخن منقول و زبان اشاره و احوال پیرامونی گوینده سخن و شأن صدور کلام، مکتوم می‌ماند و راوی اولیه و سلسله روایت ممکن است کم و بیش به آن پردازند یا از آن درگذرند. فزون بر این محتمل است تفاوت‌های مفهومی ناشی از تباین گفتار و نوشتار، سبب چندگانگی معنایی شود و همین ناگزیر پردازنده روایت یا خواننده و مخاطب را برای ادراک مقصود به ساحت توضیح و تفسیر بازنمایی و بازروایی متن درکشاند.

چنین است که در نقل و انتقال متن یا سخن و خبر، موضوع و محمول آن، زمینه و ضرورت حضور در نقل ناقل و روایت راوی یا راویان پیش می‌آید. مباحث دراز دامن درایت‌الحدیث و علوم متعلق به آن از تأمل در این گونه مسائل پدید آمده است (۶)

در معنی دیگر، روایت اعم از شفاهی یا گفتاری و نوشتاری متنی است که در نتیجه حضور و دیدن و شنیدن کردار و گفتار دیگران یا رخدادها مشهود در ذهن و زبان راوی حادث می‌شود و تکوین می‌یابد و متأثر از دلایل و اقتضائات، اظهار یا گزارش می‌شود. در این فرایند، راوی صانع و ناقل روایت است و مخاطب، موضوع یا امر واقع را از معرض‌انگاشت و پنداشت و گفت و نوشت راوی درمی‌یابد. از نگاهی ژرف‌تر چگونگی وضع و موضع راوی در برابر موضوع، پدیده گزارش گونه روایت را بر دو نوع «واگویه» و «زبان حال» فرادید می‌آورد. واگویه یا حسب‌الحال، برخلاف گزارش و نقل، نهاد نهان راوی را از منظر تماشا و توجه او به واقعیت بیرونی آشکار می‌سازد. روایت در این شیوه، شناسای راوی است و واقع امر در واقعیت ادراک و اظهار راوی جذب و هضم شده است. زبان حال بودن و ترجمان ضمیر شدن، نوعی نیابت خودخواسته است که راوی به منظور گویا و شناساکردن پدیده‌ها، رخدادها و اشخاص برعهده می‌گیرد. در زبان حال، راوی گرچه واگویه خود را عرضه می‌دارد، چنین می‌نماید که قصد او از روایت، نمایش و از خودگویی نیست. به همین دلیل، ترفند بیانی این دو شگرد به هم مشتبه و قرین، از یکدیگر متمایز است. بنا بر آنچه گذشت امر واقع بیرونی یا درونی، که همانا

هویت ساز زبان به وجود می‌آیند و قطعیت گزاره‌های تجربی و تحصیلی را در می‌نوردند و پس می‌زنند.

تمیز یافته‌ها و داشته‌های سرشته و پدید آمده‌ها بالاصاله زبانی ذهنی در «محور جانشینی» از شمار گزاره‌ها و دانش‌هایی که بر «محور همنشینی» ابتنا یافته و وجه تک‌معنایی مصرح را باز می‌نمایند، در همین نکته است (۹). نمی‌توان گفت به روایت فلان دانشمند آب در صد درجه به جوش می‌آید. زیرا واقعیت این عبارت معطوف روایت راوی و جهان وجود او نیست. اما فراسوی واقعیت عینی، این ماده که به فرمول H_2O شناخته می‌شود و نزد اهل علم تردیدناپذیر است، روایتی این‌گونه عرضه می‌توان داشت: «رحمت واسعة الهیه را که از سماء رفیع الدرجات حضرت اسماء و صفات نازل و اراضی تعنیات اعیان به آن زنده گردیده، اهل معرفت به آب تعبیر نمودند (۱۰) ...»

واقعیت روایت همانا روایت است. روایت‌ها فراتر از آنکه ملزم و مبین حاقّ واقع عینی پدیده‌ها باشند، روایتی درباره آنها به شمار می‌آیند. در مواجهه جهان ذهن و عین آنچه از واقعیت و حقیقت فرادست می‌شود، همانا بازنمایی امر واقع یا روایت است (۱۱). اینکه رویت و روایت حقیقت در عوالم و نشئات دیگر ساحت و سامانی دیگر دارد و شاید بری از زبان و زمان در معنای متعارف سخنی دیگر است. اما در وضع واقع و ظاهر، روایت‌ها به مثابه سایه‌ها در تمثیل غار افلاطونی تصویرهایی از واقعیت را به نظر می‌آورند که معانی تاریخ و فرهنگ را منعکس می‌کنند. از آنجا که روایت یک رخداد زبانی است، تمام آثار ادبی، نقلی در زمره روایت می‌گنجند و با آرایه‌های بلاغی استعاری، اسطوره‌ای، خاطره‌های فردی و جمعی سرشته‌اند و در مسیر معنادهی و جهت‌بخشی و هویت‌سازی، کارکردهای خاص خود را دارند. در ساختار کلام، شعر صورت نمادین و اجمالی روایت‌های کهن و داستان، ریخت‌تنزیل و بسط یافته روایت‌های جدید است.

در عین حال روایت نوعی شیوه استدلال و اقناع نیز هست، زیرا باورهای مخاطبان را می‌پردازد و آنان را به آنچه دارند و می‌یابند راسخ‌تر می‌سازد. گزاره‌های روایی با تکرار و تواتر در مخاطبان تصرف می‌کنند و بر داشته‌ها و پنداشته‌های آنان می‌زیند و فربه می‌شوند. روایت‌ها پردازنده جهان ما هستند زیرا «تصویر ما از جهان به واسطه»

زبان ما شکل می‌گیرد، فرهنگ ما هم چونان یک کل در این فرایند دخیل است که شبکه‌های معنا را شکل می‌دهد، شبکه‌هایی که زندگی ما از آنها آویزان است (۱۲).»

روایت‌ها به مقتضای حال و مشاهده مخاطبان در مرور ایام و روزگاران بازتولید می‌شوند و این فرایند تحت تأثیر جریان‌های پیدای و پنهان به نحو مضاعف سبب یکسان‌سازی باور مخاطبان می‌شوند و همانند ملاط، اجزای مصالح بنای تاریخ و فرهنگ را به هم می‌پیوندند. روایت‌ها نه فقط برآیند و بازگوی ما با پیرامونمان هستند، بلکه به ادراکات ما شکل می‌دهند، آنها را عرضه می‌کنند و سمت و سوی کردار ما را معین و معلوم می‌دارند.

دیرینگی روایت در شکل سنتی تاریخ خود را آشکار می‌کند. پدیده روایت در پدیدار روایت وجود می‌یابد و به واسطه آن شناخته می‌شود. اگر روایت فی‌نفسه نوعی معرفت و شیوه ادراک مبتنی بر سنخ گفتار راوی و خوانش مخاطب، و متأثر از حدود قرب و تعلق آن دو به موضوع باشد و بر جنس زبان نقلی و فرائینی بنا و قوام یابد، آیا ممکن است حاقّ واقع امر را به صورت مصرح نشان دهد؟

پاسخ این پرسش نیک پیدا است: روایت تکثیرپذیر و متأثر از ذهنیت دو سوی روایت است و همین ویژگی، روایت را مستعد حواشی و پیرایه‌ها می‌کند، آن‌سان که هسته اولیه و اصلی آن دگرگون و حتی محو می‌شود. حد فاصل افسانه‌ها تا گزارش‌های رویدادشناسانه در تاریخ نوشته‌ها دلیل این تباین است. با این ملاحظه، سؤال مقدر این است که واقعیت در روایت چگونه تحصیل می‌شود و اساساً روایت بر چه اموری دلالت می‌کند؟

روایت؛ روایتی از امر واقع است و شناسای راوی و نسبت او با موضوع. مع الوصف سیطره و تغلیب یکسویه روایت بر ذهن، روایت زدگی یا کوررنگی می‌آورد. از تبعات خلسه در روایت؛ جمود و تعصب، اخباریگری و اشعری مسلکی، مبالغه‌گویی و مطلق‌انگاری، تن‌آسایی، پندارپسندی و آسودگی خیال در گفتن و شنیدن - نه اندیشیدن - است. در مراتب معرفت راستین، روش انحصاری وجود ندارد و هر نوع شیوه شناخت نه تنها معارض دیگر روش‌ها نیست، بلکه زمینه‌های تعالی بخشی و پیدایی و کاربست منظرها و روش‌های دیگر را مهیا می‌کند. همچنان که ادراک حسی، مقدم و پردازشگر ادراک خیالی و پس از آن، اندیشه و تعقل

در پدیده هاست.

محاچه اهل تحقیق، در مظان کلام متشابه که محتمل توضیح و تفسیر است قرار می‌گیرد. هنگامی که صرف روایت/ روایت صرف تنها منظر شناخت یک رویداد و پدیده دانسته می‌شود یا رخدادی که دارای ابعاد و وجوه گونه‌گون است، به خوانش تک خطی روایت بسته و محدود می‌شود، فهم واقعیت پدیده تقلیل خواهد یافت و امکان شناخت فراگیر از آن دریغ خواهد شد. روایت در صورتی که به جاده‌ای یک طرفه بدل شود گفتمان سیاسی می‌تواند از آن بهره‌مند شود و بر این مینا مواهب آن را در امور جاری و مشهود زمانه به کار بندد.

چنین می‌نماید که، روایت بالاصاله از جهانی آرمانی برآمده و برکشیده و در افق دوردست خود به نزهت‌گامی فراسوی جهان عینی نظر دارد. در این جهان جنانی تصور اراده به تحقق فعل، به تصدیق خارجی بدل می‌شود و روایت روی به ممکن‌سازی آمال انسانی می‌نماید که در عرصه محسوسات و مشهودات، مکاشفات جهان مطلوب را در سیمای یک آرمانشهر به تصویر می‌آورد. بدین گونه است که «واقعیت جنگ» در «آرمانشهر جبهه» رنگ می‌بازد و رنگین‌کمانی چشم‌نواز و دل‌انگیز را در پرده روایت، فراروی دیداریان به تصویر می‌کشد.

پی‌نوشت‌ها

۱- اردشیر بابکان، بزرگتر چیزی که از وی روایت کنند آن است که وی دولت شده عجم را باز آورد. (تاریخ بیهقی).
من ز جان جان شکایت می‌کنم من نیم شاکای روایت می‌کنم (مولوی).

۲- فرهنگ معین، ذیل واژه روایت.

۳- مثال و مصداق متأخر، برنامه رسانه‌ای تصویری (تلویزیونی) «روایت فتح»، فراهم ساخته شهید سید مرتضی آوینی است. آنچه مشخصاً در این برنامه شایسته توجه است، ترکیب و همسازواری گونه‌ها و شگردهای متعدد روایت است که تمامی تجربه‌های پیشین تاریخی، دینی، ادبی و جمع معانی متعدد روایت را در آن می‌توان مشاهده کرد. از حیث ساختار، بیکره‌بندی روایت فتح مشتمل بر متن (نوشتار)، تصویر (فیلم) و کلام (گفتار) است. هماهنگی اجزای متشکل عناصر روایت در روایت فتح و ابتنای آنها بر وحدت راوی، دلیل پیدایی و تشخیص سبکی یا تاریخی روایت فتح شد. بدین جهت روایت فتح

روایت بر زبان نمادها و نشانه‌ها یا متأثر (از) و آمیخته با آنها شکل می‌گیرد و می‌بالد و در میان کاربران خود به مثابه زبان آشنا فهم و نقل می‌شود. بنابراین، ادراک تام و تمام محتوای روایت مستلزم شناخت رمزگان متن است که در بسیاری از مواقع در صورت به ظاهر فهم‌پذیر و آشکار متن، پنهان و پوشیده است. این ویژگی گاه سبب سوء تفاهم خوانشگر از متن و به طریق اولی محدودیت شمار مخاطب و حتی دریغ معنا از وی می‌شود. پیچیدگی شناخت روایت‌های شفاهی، تصویری و آیینی اسطوره‌ای گذشتگان و تنوع برداشت‌ها از آنها و حتی اطلاق و انتساب اسطوره به سخنان یاوه و بیهوده از رهگذر این علت پدید می‌آید.

هرقدر که متن روایت در محدودیت زمانی، تاریخی و فرهنگی و قلت آشنواری کاربرد ساخته و پرداخته شود و متأثر از رخدادها و کنش‌های زودگذر و ذهنی باشد، پیچیدگی بیشتر و مانایی کمتری دارد. خصلت تأویل‌پذیر روایت، لایه به لایه معناهای دیگری را بر کانون اولیه آن می‌افزاید و بار می‌کند. در این صورت نیز کشف هسته نخست پیدایی و سیر تکوین روایت ناممکن می‌نماید.

داده‌ها و یافته‌های روایت از آن حیث که بخشی و گونه‌ای از علم یا دانایی در برابر نادانی بشمارند، حتی هنگامی که از طریق علم حصولی فرادست می‌آیند، در آستانه علم حضوری و ساحت ایمان، باور و بارور می‌شوند و تاب نقد محض یا نقد به ما هو نقد را ندارند و به همین دلیل، درایت در روایت با ملاحظات و محظورات خود در پیوند است.

گرچه روایت به مدد کاربرد روش‌های خردورزانه نزد اهل نظر شناسا و به امر قابل شناخت تبدیل می‌شود، اما در

از آنجا که روایت یک رخداد زبانی است،

تمام آثار ادبی، نقلی در زمره روایت

می‌گنجد و با آرایه‌های بلاغی استعاری،

اسطوره‌ای، خاطره‌های فردی و

جمعی سرشته‌اند و در مسیر معنادهی و

جهت بخشی و هویت‌سازی،

کارکردهای خاص خود را دارند.

صورت أعلا و عَلم روایت در میان دیگر صورت های روایی جنگ / دفاع مقدس شناخته می شود. می سزد از این دید در ریخت یک مقاله، وجوه متنوع و مرتبط روایت فتح، با تکیه بر جنبه های نشانه شناختی، معرض بحث و فحص قرار گیرد.

۴- رک: آسابرگر، آرتور (۱۳۸۰). روایت در فرهنگ عامیانه، رسانه و زندگی روزمره، ترجمه: محمدرضا لیراوی، تهران: سروش، ص ۱۵.

۵- رک: استنفورد، کلیفورد (۱۳۸۲). فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ص ۳۴۶.

۶- درباره ضرورت توجه به اقتضائات محیطی زمان روایت (حدیث) و کاربست آن در دلالت های فقهی توجه ژرف آیت الله بروجردی حائز توجه است.

در این باره بنگرید به: مطهری، مرتضی (۱۳۸۵). فلسفه تاریخ، تهران: صدرا، جلد سوم، ص ۱۴۶.

از جمله مواردی که نامعلوم بودن لحن نوشتار و نامشخص نامصرح بودن عبارت، سبب تفاوت در دلالت و مفهوم می شود، جمله ای است که در بیانیه امام خمینی (ره) به مناسبت «تهاجم عوامل رژیم شاه به مدرسه فیضیه و ضرب و جرح مردم و طلاب» آمده است. چنانکه به طور قطع نمی توان گفت جمله پرسشی است یا انشایی و خبری: «شاه دوستی یعنی غارتگری، هتک اسلام، تجاوز به حقوق مسلمین و تجاوز به مراکز علم و دانش، شاه دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر قرآن و اسلام، سوزاندن نشانه های اسلام و محو آثار اسلامیت، شاه دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت... (صحیفه امام، جلد ۱، ص ۱۷۸).

به مناسبت، درنگ در معنی این حدیث از امام صادق (ع) و نظایر آن شایسته تذکار است: انّ الکلمه لَتَنصَرَفُ عَلٰی وَجْهِ فُلُوْ شَاءِ اِنْسَانٍ لَّصَرَفَ کَلَامِهِ کَیْفَ شَاءَ وَ لَآ یُکَذِبُ. یک سخن بر وجوه مختلفی حمل می شود و معانی گوناگون دارد اگر انسانی بخواهد می تواند بی آنکه دروغ بگوید سخنش را هرگونه که بخواهد دگرگون سازد. (رک: مسعودی، عبدالهادی (۱۳۸۵). روش فهم حدیث، به نقل از «معانی الاخبار»، تهران: انتشارات سمت، ص ۱۱).

۷- لطف شیر و انگبین عکس دل است
هر خوشی را آن خوش از دل حاصل است

پس بود دل جوهر و عالم عَرَض

سایه دل کی بود دل را غَرَض

۸- در اینجا بحث دراز دامن تفاوت، تشابه و ارتباط میان تساریسرخ و ادبیسات یسا تساریسرخ داستسان «Story History» پیش می آید که در کتاب های تاریخ پژوهی و مباحث مرتبط با نظریه های ادبیات در این باره به تفصیل بحث شده است. مع الوصف در میدان و مقام عمل، خاصه نزد کاربران و کارورزان نوپسا در عرصه ادبیات جنگ، کم اطلاعی و بی توجهی نهادهای ذی ربط به این گونه مباحث گرفتاری های فراوانی ایجاد کرده است.

۹- بنا به نظر کوروش صفوی، «زبانی که بر محور جانشینی عمل می کند، تخیلی و اسطوره ای است و زبانی که بر محور همنشینی و از بعد فیزیکی و ماتریالیستی، زبان عقلی تر و عینی تر» (گزارش گفت و گو، ش ۹، اردی بهشت ۸۳، ص ۵۴).

نیز بنگرید به:

نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان شناسی، تهران: ناشر نیلوفر، صص ۳۶۳۴.

۱۰- خمینی (امام)، روح الله. آداب نماز / آداب الصلوه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دهم، تابستان ۸۰، ص ۶۳.

۱۱- زبان در اصل بازنمایی است، یعنی آن چیزی است که از طریقتش وجوه مختلف واقعیت چه مادی و چه غیر مادی بیان می شود، نشانه های آن نیز قابل تعبیر هستند. در واقع همین تعبیر، خود بخشی از ساختار روایت را تشکیل می دهد. (نشریه گفتگو، شماره ۸، تابستان ۷۴، مقاله «تاریخ نو و بحران بازنمایی»، نگین یآوری)

«... و روایت ها ساختارهایی محدود و داستان زده هستند که با هیچ فرمولی نمی توان آنها را به طور قطع و یقین به واقعیت نزدیک دانست. مورخ یا محقق یا فیلسوف تاریخ البته هیچگاه نباید فراموش کند که ذهن آدمی تا چه اندازه برای برقراری ارتباط با واقعیت تاریخی، داستان پرداز و روایت زده است» (مجله تاریخ پژوهان، سال ششم، تابستان ۸۵، ص ۷۱ مقاله «روایت و واقعیت»، محمدتقی شریعتی).

۱۲- رک: استنفورد، همان، ص ۳۴۶.